

نماز و تأویلهایش

در ارتباط با باطن و تأویل نماز، از جابر روایت مهمی نقل شده است^۱ که می گوید: **كُنْتُ مَعَ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَى رَجُلًا قَائِمًا يُصَلِّي.** نزد مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، حضرت دیدند کسی مشغول نماز است بعد از نماز به او فرمودند: **«يَا هَذَا أَتَعْرِفُ تَأْوِيلَ الصَّلَاةِ؟»** ای مرد! تأویل و حقیقت و باطن نماز را می دانی؟ آن فرد عرض کرد: **«يَا مَوْلَايَ وَ هَلْ لِلصَّلَاةِ تَأْوِيلٌ غَيْرُ الْعِبَادَةِ؟!»** مگر نماز تأویل و باطنی غیر از عبادت نیز دارد؟ ما به وسیله ی نماز خدا را عبادت می کنیم و در مقابل خدا کوچکی می کنیم و مجموع این عبادت این را نشان می دهد که من عبد هستم و خالق را قبول دارم و در مقابل او کرنش می کنم. مگر نکته دیگری هم در نماز هست؟! امام علیه السلام فرمودند: بله، در حقیقت کلمه به کلمه ی نماز و افعال نماز باطن و تأویل دارد.

سپس ادامه دادند: **«تَأْوِيلُ تَكْبِيرَتِكَ الْأُولَى إِلَى إِحْرَامِكَ، أَنْ تُخْطِرَ فِي نَفْسِكَ إِذَا قُلْتَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِقِيَامٍ أَوْ قُعُودٍ.»**

در شروع نماز، ۶ تکبیر مستحب داریم، بدین ترتیب شروع نماز تکبیر هفتم است که تکبیره الإحرام است. حضرت فرمودند در تکبیر مستحب اولیه خطور می دهی به نفست که خدا بالاتر است از آن که به قیام و قعود وصف شود. قیام و قعود از صفات بندگان است و صفات خدا قیام و قعودی ندارد.

«وَفِي الثَّانِيَةِ أَنْ يُوصَفَ بِحَرَكَةٍ أَوْ جُمُودٍ.» در تکبیر دوم می گویی خدا بزرگ تر از آن است که به سُکون و حرکت وصف شود، حرکت و جمود هم از صفات مخلوقات است.

«وَفِي الثَّلَاثَةِ أَنْ يُوصَفَ بِجِسْمٍ أَوْ يَشْبَهَ بِشَيْءٍ أَوْ يُقَاسَ بِقِيَاسٍ.» در تکبیر سوم به ذهن می آوری که خداوند به جسم وصف نمی شود و برتر از جسم است و همچنین با چیزی مقایسه نمی شود.

در تکبیر چهارم متذکر می شوی که او بالاتر است از این که در عَرَضِها و حالات مختلفی که بندگان پیدا می کنند ظاهر شود و یا مریضی هایی که برای جسم ما پیدا می شود او را بیازارد. چنین اموری در خدا نیست.

^۱- بحار، ۸۱، ص ۲۵۴

در پنجمین تکبیر متذکر می شوی که جوهر و عرض در مخلوقات چیزهایی است که در او عارض نمی شود. خدا جوهر و عرض ندارد و در چیزی حلول نمی کند و چیزی هم در او مُندک نمی شود.

این قول که عالم را تجلی خدا بدانیم به این معنا که همچون آفتاب که از دریچه هایی بتابد وقتی آن ها را کنار بزنی همه چیز یکی است، این حرف ها حرف های باطلی است. قبل از نماز متذکر این می گردیم که او عظیم تر از این است که در چیزی حلول کند.

بالاخره تکبیر ششم و هفتم این که زوال و تغییر و تبدیل در او راه ندارد و از آن چه که حواس ما به آن دست پیدا کند خارج است. می خواهیم به پیشگاه کسی برویم که عظیم تر از درک و فکر ماست.

در روایات در رابطه به تکبیر نماز چنین آمده است:

«إِذَا أَحْرَمَ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ فِي صَلَاتِهِ أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكًا يَلْتَقِطُ الْقُرْآنَ مِنْ فِيهِ التَّقَاطُ»^۲.

زمانی که بنده مسلمان تکبیر می گوید، خدا مستقیماً به او توجه می کند و مَلِکی تک تک آیات قرآن را از دهان مؤمن می گیرد و بالا می برد.

«ثُمَّ تَأْوِيلُ مَدِّ عُنُقِكَ فِي الرُّكُوعِ». وقتی در رکوع گردن را در راستای بدن قرار می دهی، تأویلش این است که:

«تُخَطِرُ فِي نَفْسِكَ أَمْنَتُ بَكَ وَ لَوْ ضَرَبْتَ عُنُقِي». خدایا من به تو ایمان آوردم اگر چه تو گردن مرا بزنی. یعنی

خودم را آماده کرده ام تا در راه تو و در مشیت و خواست تو فدا شوم. خود این نکته مهم است که عبد آماده ی هر نوع اراده ی الهی باشد، یعنی عبد چنین بگوید که من از خودم هیچ اختیاری ندارم.

مؤمن باید دائماً وعده ی شهادت به خود بدهد و از خدا طلب شهادت کند و این علامت حقیقت ایمان است. اگر کسی این وعده را به خودش ندهد درصدی از نفاق در او هست، چون اگر باور کرده که اصل وجود او آخرتی است پس باید در پی شهادت باشد. لذاست که به ما چنین تعلیم داده اند که روزانه از خداوند متعال چنین بخواهیم:

«اللهم اجعلني من ... المستشهدين بين يديه»

^۲ - بحار ۷۹، ص ۲۳۳

به ما چنین وعده داده اند که اگر کسی صادقانه و از صمیم قلب از خداوند بخواهد که مرگ او را شهادت در راهش قرار دهد، خدا او را با شهدا محشور می کند، اگر چه در رختخواب جان دهد، زیرا او چنین نیت داشته است و بقیه دیگر در اختیار او نیست بلکه تقدیر الهی است، پس در هر رکوع نماز اعلام می داریم که خود را آماده کرده ایم تا در راه او فدا شویم. انسان که سرانجام باید بمیرد، چه بهتر که در راه خدا و دین خدا بمیرد. به هر حال در هر رکوع به نظر بیاور که خودت را برای فدا شدن آماده کرده ای!

«ثُمَّ تَأْوِيلُ رَفْعِ رَأْسِكَ مِنَ الرَّكُوعِ إِذَا قُلْتَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَأْوِيلُهُ الَّذِي أَخْرَجَنِي مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ». وقتی «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» می گویی، تأویلش ذکر کسی است که مرا از عدم به وجود آورد. یعنی او مرا بر پا کرده و دائم به من وجود می دهد. این برخاستن از رکوع یعنی من به او قائم و برپایی من به اوست.

وقتی سر بر سجده اول می گذاری متذکر می شوی که اصل وجودت از خاک است. «مِنْهَا خَلَقْتَنِي». من یک مشت خاک بودم و بزودی هم تبدیل به یک مشت خاک می شوم. برداشتن سر از سجده اشاره دارد به همین عمر کوتاه که همه ی ما در گذار آن هستیم. «وَمِنْهَا أَخْرَجْتَنِي» پروردگارا، تو مرا از خاک به درآوردی!

در سجده دوم توجه به قبر است و یادآور برگشت به خاک می شود: «وَفِيهَا تُعِيدُنِي» و تو من را به همین خاک بر می گردانی! در حالی که می گویند مجموع این بدن حداکثر ۳۰۰ یا ۴۰۰ گرم خاک خواهد شد!

مهم برخاستن از سجده دوم است که بازگشت ما است به روز رستاخیز: «وَمِنْهَا تُخْرِجُنِي تَارَةً أُخْرَى». خدایا تو بنا داری مرا در روز قیامت از دل همین خاک بیرون بکشی، پس در این سجده دوم به یاد قیامت هستیم!

وقتی برای تشهد می نشینی بر روی پای چپ تکیه می کنی و پای راست خود را بالا قرار می دهی: «تُخَطِرُ بِقَلْبِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقَمْتُ الْحَقَّ وَ أَمْتُ الْبَاطِلَ». منظور تو از قرار دادن پای راست بر روی پای چپ این است که خدایا من حق را اقامه می کنم و باطل را نابود می سازم، و باید همین را در قلبت خطور دهی!

همچنین در تشهد اعتقادات را مرور می کنیم: «وَتَأْوِيلُ تَشْهَدِكَ تَجْدِيدُ الْإِيمَانِ وَمُعَاوَدَةُ الْإِسْلَامِ وَالْإِفْرَارُ بِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ». در تشهد تجدید ایمان می کنی؛ شهادت بر توحید، شهادت بر نبوت، درود بر اهل بیت، که

همه از ارکان است. همان کلماتی که باید شب اول قبر نیز در جواب منکرین بگوییم. این اقرارات در تشهد مربوط به بعد از مرگ ماست بنابراین تأویل آن این است که من موت و بعث بعد از آن را باور دارم.

اما ذکر «سبحان ربی العظیم و بحمده» و «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و تسبیحات اربعه، تأویلشان این است که به نحوی تمجید و تکریم پروردگار می کنی: «وَأُؤَيَّلُ قِرَاءَةَ التَّحِيَّاتِ تَمْجِيدُ الرَّبِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعْظِيمُهُ عَمَّا قَالَ الظَّالِمُونَ وَ نَعْتَهُ الْمُلْحِدُونَ». گاهی انسان وقتی در مقابل بزرگی می ایستد، در عظمت او سخن می گوید و او را بالاتر می شمارد از آن چه انسان های ملحد از مقام او پایین آورده اند، لذا می گوید «سبحان الله» پروردگار من! تو بالاتر از آن چه ظالمین و ملحدین می گویند هستی!

روشن است وقتی بزرگی را ستایش می کنیم او تشکر می کند. در قبال هر «سبحان الله» که ما در نماز به زبان می آوریم، خدا تشکر می کند؛ چه کریمی است که از تمجید و تکریم ما تشکر می کند!

در نهایت می گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ». وقتی به کسی سلام می کنیم یعنی برای او خواستار سلامتی هستیم. حضرت می فرمایند وقتی سلام آخر را می دهی از خدا طلب رحمت می کنی! «تَرَحَّمْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَعْنَاهَا هَذِهِ أَمَانٌ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ». این سلام آخر در واقع طلب امنیت از خداست.

« ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ تَأْوِيلَ صَلَاتِهِ هَكَذَا فَهِيَ خِدَاجٌ أَوْ نَاقِصَةٌ ». سپس امیرالمؤمنین می فرمایند اگر کسی تأویل نمازش را به این بیان که گفته شد، نداند نمازش ناقص است. تنها به شکل ظاهری یک خم و راستی شده است و ندانسته که تک تک این افعال حکایت از چه دارد.

در جای دیگری فرموده اند: «وَمَعْنَى قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَيْ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَالْمُنَاجَاةِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ دَرْكِ الْمُنَى». وقتی «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» را می گویی یعنی وقت زیارت پروردگار و وقت مناجات با او فرا رسید.

در معارف کتاب و سنت، دو نوع ملاقات پروردگار داریم. یک ملاقات وقت مرگ است که این لقاء، اضطراری است و یک ملاقات هم اختیاری است و آن نماز است. انسان در نماز خودش به ملاقات پروردگار و مناجات با او می رود.

زمان نماز یعنی که وقت قضاء حوائج رسیده است، وقت آن رسیده که برویم در خانه آن کریم و درجات عالیة بهشت را طلب کنیم، اما مهمتر از حاجات و خواسته ها، «وَالْوُضُوءُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِلَى كَرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ». وقت رسیدن به خدا و رسیدن به کرامت او و مغفرت او و بالأخره رضوان او فرا رسیده است.

پروردگارا، ما را پیش از مرگ، از لقاء شریف و گوارای خود بهره مند فرما!